

پیامدهای فرهنگی و اجتماعی فتح اصفهان به دست اعراب

علیرضا شرافت^۱

زهرا زرشناس^۲

چکیده:

فتح ایران به دست اعراب مسلمان یکی از رخداد‌های عظیم تاریخی به شمار می‌آید که پیامدهای گسترده‌ای به دنبال داشت. علاوه بر تحولاتی که در کل ایران به‌طور یکپارچه رخ نمود دگرگونی‌هایی هم در سطوح محلی و منطقه‌ای پدید آمد. پژوهش حاضر به چگونگی فتح اصفهان به دست اعراب مسلمان و پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آن بر پایه نوشته‌های تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان مسلمان در سده‌های نخست هجری اختصاص دارد. تلاش ما بر آن بوده است تا با مقایسه روایات گوناگون با یکدیگر و تطبیق دادن آن‌ها، واقعیت این رویداد حائز اهمیت تاریخی روشن‌تر گردد و به پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آن در منطقه اصفهان پرداخته شود. بر پایه این منابع، اصفهان در پایداری ایرانیان در مقابل تهاجم اعراب، جایگاه درخور توجهی داشته و یکی از کانون‌های پرجنب‌وجوش سرزمین جبال در گردآوری سپاه و تجهیزات نبرد بوده است. پس از حمله اعراب به اصفهان، برخی نقاط آن همچون جی به صلح و پاره‌ای دیگر مانند قه به جنگ گشوده شدند. در پی فتح اصفهان، مردم آن به تدریج به دین اسلام گرویدند و با مهاجرت اعراب به این منطقه، کرسی اصفهان از جی به یهودیه انتقال یافت.

کلید واژه: جی؛ یهودیه؛ قه؛ مسلمانان؛ جنگ؛ صلح.

^۱ دانشجوی دکتری رشته تاریخ ایران بعد از اسلام/ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)،

alireza.sherafat65@gmail.com

^۲ استاد گروه زبان شناسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، zzarshenas@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۶

۱. مقدمه

آن هنگام که اعراب دین اسلام را پذیرفتند، هویتی نو یافتند و آرمان‌هایی تازه برگزیدند. پس بر آن شدند تا کیش نوخاسته را در گیتی بگسترانند. یکی از کارسازترین ابزار آنان برای گسترش اسلام، جنگاوری بود. اعراب با تکیه بر اقدامات نظامی، سرزمین‌های بسیاری را گشودند و میدان تبلیغ و ترویج اسلام را فراخ و فراخ‌تر کردند. از این رو پیام‌گزاران دینی مجال بیشتری یافتند تا نژادها و ملت‌های گوناگون را به کیش نو فراخوانند. بدین سان بود که رهبران عرب در ابتدا برای گسترش اسلام و پس از آن، شاید برای شهرت‌خواهی‌ها و قدرت‌طلبی‌ها از سیاست حمله نظامی به سرزمین‌های دور و نزدیک پیروی کردند.

بی‌تردید یکی از سترگ‌ترین رخداد‌های تاریخی ایران‌زمین، تازش اعراب مسلمان است که تأثیرات ژرف و گسترده‌ای بر حیات فرهنگی و سیاسی ملت ایران نهاد و تاریخ این مرز و بوم را دستخوش دگرگونی‌های بسیار کرد. یکی از مهم‌ترین اقدامات اعراب در گشودن جهان ایرانی، لشکرکشی به خوره^(۱) و وسیع اصفهان^(۲) بود که چندین رستاق^(۳)، چند شهر^(۴) و شمار زیادی دیه^(۵) را دربرداشت. با گشوده شدن دروازه‌های شهر جی^(۶)، راه مهاجمان در فتح سراسر اصفهان هموار شد و پیروزی‌های چشمگیر دیگری در صفحات تاریخ به نام فرمانروایان صحرا رقم خورد.

واقعه فتح اصفهان، موضوعی است که تاکنون پژوهش‌های کم‌شماری بدان اختصاص یافته است. در این زمینه مقاله‌ای با عنوان «نخستین فاتح اصفهان بعد از اسلام»، نوشته اصغر منتظرالقائم در دست است که در آن نویسنده با بررسی روایات مختلف به بحث در این باره پرداخته است که فاتح واقعی اصفهان کیست. آنچه در مقاله مذکور مطرح شده است بیشتر به تحقیق درباره فرمانده فاتح اصفهان اختصاص دارد و ناظر به دیگر ابعاد واقعه فتح و پیامدهای آن نیست. همچنین در مقاله دیگری تحت عنوان «اصفهان در قرون نخستین هجری قمری»، نوشته سید ابوالقاسم فروزانی به واقعه فتح اصفهان به‌طور مختصر پرداخته شده است. در این مقاله تمرکز نویسنده بر روی رخداد فتح نیست و بیشتر بر تاریخ اصفهان در سده‌های نخست هجری تأکید دارد.

چنانچه آمد در این زمینه، جز داده‌های خام و پراکنده منابع کهن و اشاره‌های گذرای پژوهشگران معاصر، اطلاعات دیگری در دست نیست. امید است که پژوهش حاضر با مطالعه و بررسی روایات ناهمسان و بعضاً متضاد منابع متقدم اسلامی بتواند گرهی هر چند خرد از پیچیدگی‌های جغرافیای تاریخی اصفهان در پایان دوره ساسانیان و اوایل دوران اسلامی بگشاید.

۲. اصفهان و رومیان با ایرانیان

اعراب که از زمان خلیفه یکم به مرزهای ایران دست‌اندازی کردند با پیروزی در جنگ بزرگ قادسیه اقتدار شاهنشاهی ساسانیان را در هم شکسته و رؤیای گشودن جهان ایرانی را دست‌یافتنی دیدند. شکست قادسیه، اوضاع شاهنشاهی ساسانیان را آشفته‌تر کرد و شیرازه فرمانروایی یزدگرد سوم را از هم پاشید. بر اساس پاره‌ای از روایت‌ها در روزهای سختی که ساسانیان در تکاپوی پایداری در برابر مهاجمان بودند، اصفهان نیز در مقاومت‌ها سهمی یافت. به روایت دینوری، اصفهان برای یاری سپاه ایران در جریان جنگ جولاء که یکی از نبردهای مهم ایرانیان با اعراب به‌شمار می‌آمد، نیروهای امدادی به جبهه جنگ گسیل کرد (دینوری، ۱۳۹۰: ۱۶۲). در جنگ نهاوند نیز که اعراب آن را فتح‌الفتوح نامیدند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۹۸) بخشی از سپاه بزرگ ایران از اصفهان گرد آمده بود (دینوری، ۱۳۹۰: ۱۶۸؛ یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲ / ۴۴؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۲). حضور اصفهانیان در جبهه نهاوند چنان بود که هرمزان در این باره به عمرین خطاب، خلیفه دوم مسلمانان چنین می‌گوید: «بندار^(۷) آنجاست و چابکسواران کسری و مردم اصفهان با وی‌اند» (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۱۷).

با شکست جولاء در سال ۱۹ هـ ق یزدگرد سوم که تاج و تختش را در آستانه نابودی می‌دید اصفهان را سنگر مناسبی برای ایستادگی در برابر اعراب دانست و از حلوان به اصفهان گریخت (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۹۵ و ۳۰۷؛ یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲ / ۳۸؛ طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۸۹؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۶۰) و در خانه ورازبن‌وراز در شهر جی منزل

گزید^(۸) (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۴۴). شاید یکی از اهداف یزدگرد در گزینش جی به‌عنوان اقامتگاه موقت، این بود که از مطیار^(۹) و مردانش یاری جوید که در برابر مهاجمان ایستادگی می‌کردند (زرین‌کوب، ۱۳۹۰: ۲۴)؛ اما مطیار با زخم‌زدن به دربان پادشاه^(۱۰)، یزدگرد را از خویش راند و به ترک اصفهان ناگزیر کرد (طبری، ۱۳۸۷ هـ/ق / ۱۹۶۷: ۲۹۵).

اعراب این را نیک می‌دانستند که باید هر چه زودتر به تکاپوها و جنبش‌های اصفهان پایان دهند؛ زیرا که این منطقه در پایداری ایرانیان و تأمین سپاه سرزمین جبال نقش مهمی داشت و ستیزه‌جویان مزاحمی چون گروه مطیار را پیش روی مهاجمان نهاده و از همه مهم‌تر، مرکز کنش‌های سیاسی و نظامی یزدگرد و کاربه‌دستانش شده بود. پس اعراب بر آن شدند تا با فتح اصفهان و فروریختن بنیان سیاسی و نظامی ساسانیان در آنجا زخم جانکاه دیگری بر پیکر شاهنشاهی کهن زنند. گفت‌وشنود معروف عمر و هرمزان در باب نحوه پیشروی در قلمرو ساسانیان به‌خوبی اهمیت فتح اصفهان را آشکار می‌کند. هنگامی که عمرین خطّاب از هرمزان پرسیده بود: بهتر است از بین ولایات فارس، آذربایجان و اصفهان کدامیک را زودتر فتح کنیم؟ چنین پاسخ شنیده بود: فارس و آذربایجان دو بال است و اصفهان سر. اگر بالی را قطع کنی، بال دیگر به جای باشد؛ اما اگر سر را بزنی، هر دو بال بیفتند؛ پس از سر آغاز کن^(۱۱) (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۹۶؛ طبری، ۱۳۸۷ هـ/ق / ۱۹۶۷: ۱۴۲؛ مسعودی، ۱۳۸۷: ۶۷۹). کریستین‌سن هم بر اهمیت جایگاه اصفهان در اواخر روزگار ساسانیان بدین‌سان صحه می‌گذارد: «چنین پیداست که این شهر در پایان دوره ساسانی، مرکز واسپوهران ایران به‌شمار می‌آمده است و واسپوهر آمارکار یا مستوفی خراج واسپوهران در اصفهان مقام داشته است» (کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۶۵۷).

۳. حمله اعراب به اصفهان

با شکست ساسانیان در جبهه نهاوند، آخرین پایداری کلان و سازمان‌یافته ایرانیان که از جبال، اصفهان، ری، قومن، آذربایجان، نهاوند و همدان برای توقف پیشروی اعراب بسیج شده بودند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۹۶؛ یعقوبی، ۱۳۸۹: ج ۲ / ۴۴؛ ابوالشیخ، ۱۴۱۲ هـ ق / ۱۹۹۲: ۱۷۹) در هم شکست و راه تازش مسلمانان به درون نجد ایران هموار شد و به قول طبری «از این پس دیگر عجمان را گردِهم آمدنی نبود» (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۱۶). اعراب پس از پیروزی‌های چشمگیر پیشین، فتوحات خویش را پی گرفتند و به روایت طبری در همان سال پیروزی نهاوند، عمر بن خطاب به سپاهیان عراق فرمان داد که به سوی فارس، کرمان، اصفهان، آذربایجان و ری بتازند. پس برای «عبدالله بن عبدالله بن عتبان» پرچمی فرستاد و از او خواست که به فتح اصفهان رود (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۳۷-۱۳۸)؛ اما بلاذری و یعقوبی، نام فرمانده سپاه اعزام‌شده به اصفهان را «عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی» ذکر می‌کنند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵؛ یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲ / ۴۶). طبری معتقد است که عده‌ای به اشتباه عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی را سالار سپاه پنداشته‌اند و خطای مذکور را از این رو می‌داند که عمر بن خطاب دو نفر به نام‌های «عبدالله بن ورقاء ریاحی» و «عبدالله بن حارث بن ورقاء اسدی» را همراه عبدالله بن عبدالله بن عتبان فرستاده بود. عده‌ای به سبب آنکه از اسم ورقاء سخن رفته، گمان برده‌اند که یکی از آن دو، عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی است؛ اما این را نادیده گرفته‌اند که وی در این ایام، کودکی چهار ساله بوده؛ زیرا در جنگ صفین ۲۴ سال داشته است که کشته می‌شود (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۳۸-۱۳۹).

به فرمان عمر، عبدالله بن ورقاء ریاحی، مقدمه‌دار و عبدالله بن ورقاء اسدی و عصمه بن عبدالله، پهلوداران سپاه شدند. مسلمانان در نخستین رستاق اصفهان با سپاهی روبه‌رو شدند که سالار آن، «استاندار»^(۱۲) و مقدمه‌دار، «شهربراز جاذویه» بود. بین مسلمانان و سپاه شهربراز جنگی در گرفت و شهربراز در مبارزه تن‌به‌تن با عبدالله بن ورقاء کشته شد؛ از همین رو اعراب آن رستاق را «شیخ» خواندند که مقصودشان از شیخ، همان شهربراز پیر بود. پس سپاهیان اصفهان هزیمت شدند و استاندار با اعراب صلح کرد^(۱۳). بدین سان مسلمانان

آن رستاق را به تصرف خویش درآورده و آهنگ شهر جی کردند (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق/ ۱۹۶۷: ۱۳۹-۱۴۰). بلاذری از درگیری مسلمانان با اصفهانیان در رستاق شیخ سخنی نمی‌گوید. تا اینجا طبری مفصل‌تر از بلاذری به ذکر حوادث فتح پرداخته است؛ اما در شرح رویدادهایی که از این پس خواهد آمد بلاذری اطلاعات خوبی به دست می‌دهد.

هنگامی که مسلمانان به شهر جی رسیدند گرداگرد باروی شهر را به محاصره خویش درآوردند. فرمانده سپاه مسلمانان با اهل شهر نامه‌نگاری کرد و کوشید تا آنان را از یاری مرزبان جی، «پاذگوسپان»^(۱۴) منصرف و به تسلیم شهر متقاعدشان کند. پاذگوسپان که مردم شهر را پریشان دید و از مساعدت ایشان ناامید شد، تصمیم به ترک جی گرفت. پس سی مرد جنگی تیرافکن برگزید و از اصفهان به سوی کرمان شتافت تا به یزدگرد سوم بپیوندد. وقتی فرمانده مسلمانان از مقصود پاذگوسپان آگاه شد با سواران انبوهی در پی او و یارانش تاخت. آن‌گاه که مسلمانان به ایشان رسیدند، پاذگوسپان به عبدالله گفت: «بر جان خود بترس که تیر هیچ‌یک از این سواران که بینی به خاک نیفتد. اگر حمله کنی به تیرت بزнім، اگر مبارزه جویی، مبارزه کنیم» (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵). روایت طبری در این‌باره با آنچه از بلاذری نقل شد اندکی فرق دارد؛ بدین‌سان که طبری پاذگوسپان را شاه اصفهان می‌خواند؛ نه مرزبان آن و دیگر آنکه به گریختن پاذگوسپان به سوی کرمان اشاره‌ای نمی‌کند و درخواست پاذگوسپان از عبدالله برای مبارزه تن‌به‌تن را این‌گونه می‌آورد: «یاران مرا مکش، من نیز یاران تو را نمی‌کشم. هم‌آورد من شو. اگر تو را کشتم یارانت بازگردند و اگر مرا کشتی، یاران من با تو صلح کنند؛ اگرچه یک تیر به آن‌ها نرسیده باشد» (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق/ ۱۹۶۷: ۱۴۰). پس فرمانده اعراب به مصاف پاذگوسپان رفت و با یکدیگر مبارزه کردند. پاذگوسپان ضربه‌ای بر کوهه زین اسب عبدالله زد که او را از اسب فروانداخت. پس از آن، پاذگوسپان از ادامه پیکار منصرف شد و صلح با اعراب را پذیرفت (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵؛ طبری، ۱۳۸۷ هـ ق/ ۱۹۶۷: ۱۴۰).

پاذگوسپان که احتمالاً از سر ناامیدی و با مشاهده اهمال مردم به صلح تن داده بود هنگامی که با مسلمانان به درون شهر رفت، خطاب به مردم جی گفت: «شما را فرومایه

دیدم، آنچه کردم شایسته شما بود» (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵). با فتح جی صلح‌نامه‌ای میان اعراب و ساکنان جی منعقد شد (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۴۱؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۹) و پس از آن، اعراب به سوی یهودیه شتافتند و آنجا را نیز به صلح فتح کردند. ساکنان یهودیه با همان شرایطی صلح را پذیرفتند که پیش‌تر مردم جی به آن تن داده بودند. بلاذری در یک جا فاتح یهودیه را عبدالله بن بدیل و در جایی دیگر، احنف بن قیس می‌نویسد. خود بلاذری روایتی را که بر پایه آن، عبدالله بن بدیل فاتح یهودیه خوانده شده است، درست‌تر می‌داند و در ادامه نیز اشاره می‌کند که عبدالله بن بدیل به دشت‌ها و کوه‌های اصفهان تاخت و بر همه جا چیره شد (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵-۳۰۶).

آنچه درباره چگونگی گشودن اصفهان گفته شد، تنها بر اساس پاره‌ای از روایت‌های تاریخی بود. گزارش‌های دیگری نیز در دست است که جزئیات فتح را به گونه‌ای متفاوت و گاه متضاد بیان می‌کنند. در برخی روایات، فاتح اصفهان، ابوموسی اشعری است. بر پایه این گزارش‌ها، ابوموسی اشعری به اصفهان آمد و مردم را به دین اسلام فراخواند؛ اما آنان نپذیرفتند و به پرداخت جزیه تن دادند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۵). بلاذری، نقش ابوموسی اشعری در فتح اصفهان را به گونه‌ای دیگر نیز روایت می‌کند: عمر بن خطاب، عبدالله بن بدیل را با سپاهی به سوی ابوموسی روانه کرد که قم و کاشان را پیش‌تر فتح کرده بود. پس با هم عازم اصفهان شدند، جی را عبدالله گشود و یهودیه را عبدالله و ابوموسی با هم فتح کردند و سپس بر سراسر نواحی اصفهان استیلا یافتند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۶). در روایتی از طبری نیز چنین آمده است که ابوموسی و سپاهیان او پس از آنکه عبدالله با یادگوسپان صلح کرده بود به او پیوستند (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۴۰ و ۱۶۱).

چنان‌که آمد روایات ناهمسانی درباره فتح اصفهان موجود است که چند و چون این واقعه را پریشان و مبهم می‌نماید. جزئیات فتح که مدت‌ها بعد از وقوع آن به رشته تحریر درآمده بود در خاطر مردم و راویان دچار آشفتگی شده و نظم زمانی و مکانی‌اش را از دست داده بود؛ زیرا برخی نقاط اصفهان بیش از یک بار به دست اعراب گشوده شده بودند

و شورش یا شورش‌های مردم اصفهان، فتح دوباره یا چندباره را در پی داشته است. به‌روایت بلاذری، اصفهانیان مدتی پس از فتح نخست بر اعراب شوریدند؛ اما ابوموسی شورش را فروخواباند و دوباره بر اصفهان چیره شد (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵). همچنین به‌نوشته ابونعیم، صلح مردم جی با اعراب دیری نپایید و پس از بازگشت ابوموسی به بصره و انتشار خبر درگذشت عمر، مردم جی پیمان شکستند و اعراب مقیم را کشتند. از همین‌رو عثمان‌بن‌عقّان، عبدالله‌بن‌بدیل را به اصفهان گسیل کرد و او بار دیگر جی را گشود (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۴۳).

آنچه تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان مسلمان دربارهٔ حملهٔ اعراب به منطقهٔ اصفهان نوشته‌اند بیشتر با فتح شهر جی پیوند دارد. آنان در پرداختن به جزئیات فتح نواحی دیگر اصفهان کوتاهی کرده‌اند. ابونعیم در مقایسه با دیگران، اخبار مفصل‌تری در این زمینه به دست می‌دهد؛ اما روایت‌های چندگانهٔ او با یکدیگر تفاوت آشکاری دارند. ابونعیم در این‌باره تنها به گردآوری روایات بسنده کرده و به سنجش آن‌ها نپرداخته است. در میان روایات او، دو روایت است که اطلاعات بیشتری دربارهٔ گشودن دیگر نقاط اصفهان به دست می‌دهد. در روایت نخست چنین آمده است که پس از فتح جی، سریه‌هایی از سوی ابوموسی اشعری برای گشودن سایر نقاط اصفهان فرستاده شد. از همین‌رو سریه‌ای به فرماندهی مُجاشع‌بن‌مسعود، کاشان را فتح و مردمش را اسیر کرد و سریه‌ای دیگر به فرماندهی عبدالله‌بن‌یزید هلالی دیه دارک را گشود و مردمش را به اسارت گرفت. اینکه مردم کاشان و دارک به اسارت اعراب درآمدند بیانگر آن است که هر دو با جنگ گشوده شدند. عبدالله‌بن‌جندل‌بن‌أصرم نیز در رأس سریه‌ای به دیه فابزان در نزدیکی جی رفت؛ اما در گشودن آنجا کامیاب نبود؛ زیرا حصاریان فابزان از حصارهای سی‌گانهٔ خود بیرون شده و با اعراب جنگ سختی کردند. در نتیجه، گروهی از اعراب کشته شدند و فرماندهٔ مسلمانان گریخت. ابوزهم، پسر ابوموسی نیز با سریه‌ای به سوی قَه^(۱۵)، دومین شهر مهم اصفهان شتافت که با مقاومت مردم روبه‌رو شد. شش‌هزار مرد مسلح به فرماندهی سه برادر با نام‌های آذرجُشنس، مهربان و جلویه به مصاف اعراب آمدند. در این جنگ که

آذرچشنس، برادر بزرگتر، قلب سپاه و دو برادرش، جناح راست و چپ را فرماندهی می‌کردند، ابورهم کشته شد. در نتیجه، مهاجمان گریختند و به جی بازگشتند. ابوموسی، عبدالله بن جندل را به یاری سربازان هزیمت‌شده فرستاد تا دوباره به قه هجوم برند. پس مجدداً بین سپاه قه و اعراب جنگ سختی درگرفت که تا آخر روز به طول انجامید و در نهایت، مسلمانان پیروز شدند و بر قه استیلا یافتند. روایت دیگر او نیز حکایت از آن دارد که تیمره و بُرخوار به فرماندهی احنف بن قیس با جنگ گشوده شدند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۴۲-۱۴۴).

تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان مسلمان با وجود زد و خوردهایی که میان اعراب و اصفهانیان رخ داده بود فتح اصفهان را صلح‌آمیز می‌نویسند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۴-۳۰۵؛ ابن‌فقیه، ۱۳۴۹: ۹۶؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۹)؛ اما ابونعیم گوشزد می‌کند که برخی هم، گشودن اصفهان را به صلح نمی‌دانند؛ زیرا سپاه به آنجا اعزام شده بود و پاره‌ای از نقاط آن با جنگ گشوده شده بودند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۴۴). اینکه تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان مسلمان فتح اصفهان را به صلح می‌دانستند، بیشتر از آن‌رو بود که به تختگاه خوره اصفهان توجه ویژه داشته‌اند و گشودن جی را به منزله فتح اصفهان به حساب آورده‌اند. گاهی هم مقصودشان از فتح اصفهان، صرفاً فتح جی بوده است که نام کلی خوره، یعنی اصفهان نیز بر آن اطلاق می‌شده است (نک: ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۹-۱۹۱؛ ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۴۳۸-۴۴۰؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۰). پس چنین می‌نماید که پاره‌ای از نقاط اصفهان همچون جی و یهودیه با صلح و برخی دیگر مانند کاشان، تیمره، برخوار، قه، دارک و فابزان با جنگ فتح شدند. ظاهراً مهم‌ترین مقاومتی که اصفهانیان در دفاع از خاک خویش نشان دادند در شهر قه بوده است. دفاع سرسختانه قه، قتل عام مردم شهر را در پی داشت. اعراب، شهر را ویران کردند و نجات‌یافتگان کشتار را به جی بردند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۶، ۱۲۸ و ۱۴۲-۱۴۳). احتمالاً آنچه اعراب با مردم قه کردند خشن‌ترین رفتاری بود که در جریان فتح اصفهان از آنان سر زده بود. به‌درستی نمی‌توان درباره صحت و سقم واقعه قه سخن گفت؛ زیرا منابع دیگر درباره درگیری قه و کشتار مردمش سکوت کرده‌اند.

یکی از دشواری‌های واقعه فتح اصفهان، پوشیده‌بودن تاریخ دقیق آن است. بلاذری، فتح اصفهان را به سال ۲۳ یا ۲۴ هـ ق می‌داند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵-۳۰۶) و یعقوبی سال ۲۳ هـ ق را ذکر می‌کند (یعقوبی، ۱۴۲۲ هـ ق / ۲۰۰۲: ۸۷)؛ اما طبری این رویداد را در میان حوادث مربوط به سال ۲۱ هـ ق می‌آورد (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۳۷-۱۴۲). از مجموع روایات چنین برمی‌آید که اصفهان در دوره خلافت عمر بن خطاب و مدت کوتاهی پس از جنگ نهاوند به قلمرو مسلمانان افزوده می‌شود. ناهمگونی روایات در ثبت تاریخ فتح از آن رو است که تاریخ وقوع جنگ نهاوند^(۱۶) که فتح اصفهان با آن پیوستگی زمانی دارد دقیقاً روشن نیست. فتح دوباره یا شاید چندباره اصفهان هم می‌تواند دلیل دیگری برای ناهماندشدن تاریخ‌های ذکر شده باشد.

۴. پیامدهای فتح اصفهان

گشودن اصفهان به دست اعراب مسلمان سرآغاز دگرگونی‌های گسترده‌ای در خوره پهنای اصفهان شد. گوشه کوچکی از تأثیراتی که واقعه فتح، رفته‌رفته بر اصفهان گذاشت در نوشته‌های تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان مسلمان سده‌های نخست هجری بازتاب یافت. متأسفانه آنان در این باره اندک نوشته‌اند و آن‌چنان که شایسته و بایسته بوده است بدین مهم نپرداخته‌اند؛ اما همین داده‌های اندک که به‌زحمت می‌توان در خلال متون یافت، گواه آن است که اصفهان نیز به‌سان نقاط دیگر جهان ایرانی با فضای تازه همراه شد و دگرگونی‌های درخور توجهی به خود دید. بر پایه داده‌های مختصر و پراکنده‌ای که با فتح اصفهان پیوستگی دارند، پاره‌ای از پیامدهای فتح اصفهان بیان و بررسی خواهد شد.

۱.۴. دگرگونی تدریجی دین مردم اصفهان

به‌هنگام حمله اعراب، زردشتیان، یهودیان، نصرانیان و شاید مزدکیان در اصفهان سکونت داشتند. در این میان، دین زردشت که کیش رسمی کشور به‌شمار می‌آمد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و بیشتر مردم اصفهان بر این کیش بودند (نک: شرافت، ۱۳۹۳: ۶۵-۶۶). وجود آتشکده‌های زردشتی^(۱۷)، نامیدن دروازه‌های شهر جی به اسامی روزهای تقویم زردشتی^(۱۸) و برگزاری جشن‌های برآمده از فرهنگ زردشتی از توجه مردم اصفهان به این دین حکایت دارد (نک: شرافت، ۱۳۹۳: ۶۷-۷۱).

پس از آنکه اعراب بر شهر جی چیره شدند و با مردم اصفهان پیمان صلح بستند (طبری، ۱۳۸۷ هـ/ق / ۱۹۶۷: ۱۴۱؛ اونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۹)، تنها گروهی از اشراف اصفهان دین اسلام را پذیرفتند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۶) و با عصر جدید همراه شدند. عموم مردم اصفهان بر دین آباء و اجدادی پای سخت کردند و به توان ذمی شدن تن دادند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵؛ طبری، ۱۳۸۷ هـ/ق / ۱۹۶۷: ۱۴۰؛ ابوالشیخ، ۱۴۱۲ هـ/ق / ۱۹۹۲: ۱۸۸؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۹).

متأسفانه روند اسلام‌پذیری اصفهانیان در منابع تاریخی به شکل پیوسته و منظم نیامده است و تنها چند اشاره کوتاه تاریخی در دست است که به صورت غیرمستقیم با این جریان پیوستگی دارد. شاید دو نمونه از نخستین تلاش‌های اعراب برای تحکیم دین اسلام در اصفهان، بنیان مسجدی در جی، بلافاصله پس از فتح و برپاکردن مسجدی دیگر در دیه خُشینان یهودیه به‌هنگام خلافت علی بن ابی طالب (ع) بوده است (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۰ و ۱۴۳). احتمالاً تا بامداد خلافت عباسیان، یعنی حدود یکصدواندی سال پس از فتح اصفهان، گسترش دین اسلام در میان مردم اصفهان، شتاب کندی داشت. در روزگار فرمانروایی عاصم بن یونس، کارگزار ابومسلم خراسانی در اصفهان، هنگامی که یونس بن‌عامل، دبیر عاصم، مردم اصفهان را برای آموختن قرآن فراخواند آشکار شد که تنها هشتاد تن قادرند قرآن بخوانند و فقط سه نفر قرآن از بر دارند (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۲۳۳). پس تا این زمان دین اسلام هنوز جایگاه درخوری میان توده‌های مردم نیافته بود. کوشش دارالحکومه اصفهان در آموزش قرآن و بنیاد مساجد ایوب بن‌زیاد و جامع یهودیه در دوران نخستین

خلفای عباسی (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۹-۱۳۱) از دیگر اقداماتی به‌شمار می‌آید که به گسترش اسلام در اصفهان یاری رسانده بود. نخستین نویسندگانی که از اصفهان و مردمش در روزگار پس از اسلام اطلاعاتی به دست می‌دهند، اشاره مستقیم و دقیقی به دین غالب مردم اصفهان در عصر خویش نمی‌کنند. احتمالاً دین اسلام در اصفهان نیز به‌مانند بسیاری از نقاط دیگر ایران، آرام، اما پیوسته گسترش می‌یافت و با آنکه آتش مقدس زردشتیان تا چند سده پس از ورود اسلام در کوه آتشگاه اصفهان می‌سوخت (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰؛ ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۱؛ مسعودی، ۱۳۸۷: ۵۸۹؛ ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۱۰۹)، ترویج دین اسلام در میان توده مردم به تدریج از شمار پیروان کیش کهن می‌کاست. ظاهراً در زمان تألیف کتاب ابن‌رسته، یعنی سال‌های پایانی سده سوم هجری دیگر کیش زردشتی، دین غالب مردم اصفهان نبود؛ زیرا او اشاره می‌کند که مردم اصفهان مجوس بودند تا آنکه خداوند اسلام را به اصفهان آورد (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۵). فرهنگ اسلامی در آیین‌های به‌جامانده از فرهنگ زردشتی هم عمیقاً نفوذ کرده بود؛ به طوری که در اواخر سده چهارم هجری برگزاری آیین باستانی «مردگیران» در اصفهان تأثیر جدی از دین اسلام پذیرفته بود و متن افسونی که برای برگزاری این جشن بر کاغذ می‌نگاشتند، بدین‌سان درآمده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم... به نام یزدان و به نام جم و فریدون بسم الله به آدم و حسبی الله وحده و کفی» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۹: ۳۵۵).

شاید برجسته‌ترین پیامدی که ورود فاتحان عرب بر جای گذاشت دگرگونی تدریجی دین مردم اصفهان بود. دین اسلام در طول چند سده پس از ورود اعراب چنان در اصفهان ریشه دواند که نویسندگانی همچون ابو محمد عبدالله بن حیان اصفهانی معروف به ابوالشیخ و حافظ ابونعیم اصفهانی به ترتیب در سده‌های چهارم و پنجم هجری دربارهٔ راویان و ناقدان پرشمار احادیث اسلامی در اصفهان کتاب نوشتند. اصفهان که در آغاز خلافت عباسیان هنوز پیوند عمیقی با اسلام نیافته بود در گذر زمان، تغییراتی جدی به خود دید و در سده‌های چهارم و پنجم هجری پایتخت امن حکومت‌های آل‌بویه و سلجوقیان شد که از

مدافعان و حامیان دین اسلام به‌شمار می‌آمدند و خلافت عباسیان در زیر سایه ایشان به حیات خویش ادامه می‌داد.

۲.۴. مهاجرت اعراب و تغییر تختگاه اصفهان

با فتح اصفهان، اعراب به جای‌جای آن پای نهادند و عده‌ای از ایشان در نقاط مختلف آن رحل اقامت افکندند. فرودآمدن نخست اعراب در اصفهان از آن‌رو بود که حکومت خویش را برپا سازند و پیش‌زمینه فتوحات بعدی را فراهم کنند. حاکمان اصفهان که از این پس از سوی خلفای عرب گماشته می‌شدند، بیشتر کاربه‌دستان و فرودستانشان را از میان هم‌وطنان خویش برمی‌گزیدند و به یاری آنان فرمان می‌راندند. بنابراین، گماشته‌شدن حاکمان عرب، مهاجرت خویشاوندان‌شان را در پی داشت؛ به‌عنوان مثال، هنگامی که هذیل‌بن‌قیس عنبری در زمان خلافت مروان اموی به حکومت اصفهان منصوب شد، عنبریان نیز به اصفهان کوچیدند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۶). این‌گونه بود که شمار مهاجران عرب به تدریج افزایش می‌یافت.

بر پایه داده‌های اندک و پراکنده منابع تاریخی نمی‌توان از چندوچون کوچیدن تدریجی اعراب به اصفهان سخن گفت. ظاهراً نخستین اعرابی که در اصفهان منزل گزیدند از اهالی کوفه و بصره بوده‌اند (طبری، ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷: ۱۶۱؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۴۳؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۰). بافت نژادی و قومی ساکنان اصفهان به‌روایت یعقوبی در سده سوم هجری بدین‌سان بوده است: بیشتر ساکنان شهرهای جی و یهودیه، عجم و از اشراف دهقانان‌اند و بقیه، اعرابی هستند که از شهرهای کوفه و بصره و از قبایل ثقیف، تمیم، بنی‌ضبه، خزاعه، بنی‌حنیفه، بنی‌عبدالقیس و... کوچیده‌اند. ساکنان رستاق‌های برخوار، برآن، میرین، قامدان و فریدین، غیرعرب و پاره‌ای از ساکنان رستاق‌های سردقاسان و گرمقاسان، اعراب اهل یمن‌اند (یعقوبی، ۱۴۲۲ هـ ق / ۲۰۰۲: ۸۶-۸۸). بنابراین از گزارش یعقوبی چنین برمی‌آید که شمار اعراب مهاجر در شهرهای جی و یهودیه اندک و در نقاط دیگر و دیه‌ها اندک‌تر بود و در کل، ساختار قومی دیه‌ها دست‌نخورده‌تر باقی مانده بود. منزل‌گزینی تدریجی

اعراب و به دست گرفتن حکومت اصفهان در ساختار قومی و نژادی اصفهان، دگرگونی‌های کلانی نیافرید؛ اما به گونه‌ای دیگر تأثیرات خود را نشان داد.

اعراب مهاجر از آغاز فتح تا فرارسیدن خلافت منصور عباسی به گونه‌ای اصفهان را اداره کرده بودند که شهرها و دیه‌های اصفهان از پیشرفت و آبادانی بازمانده بودند؛ به طوری که مافروخی، اصفهان را تا پیش از برخی اقدامات عمرانی دوره منصور عباسی چنین توصیف می‌کند: «دیار اصفهان، دیه‌هایی بود پراکنده و شهرهایی خراب و کَنده» (مافروخی، ۱۳۸۵: ۴۳). هنگامی هم که خلیفه منصور به اصفهان نظر افکند و به آبادانی آن فرمان داد، به یهودیه که از دوران باستان، اقامتگاه یهودیان اصفهان بود (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۹۷؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۱۰؛ *مجمَل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: ۴۳۸-۴۳۹) توجه بیشتری نشان داده شد. یهودیه پیش از این هم برای اعراب حائز اهمیت بود؛ به طوری که دو مسجد در دیه خُشینان و محله باذانه یهودیه بنا کرده بودند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۰). زمانی هم که ایوب بن زیاد از سوی خلیفه منصور، عامل جنگ و خراج در اصفهان شد در دیه خُشینان یهودیه منزل گزید و کاخ و مسجد در یهودیه برآورد و بازاری در چند ردیف برای فروشندگان و بازرگانان در کوی کاه‌فروشان پی افکند. در همین ایام بود که خانه‌های دیه خُشینان به یهودیه پیوست و یهودیه از جایگاهی برخوردار شد که در حدود سال ۱۵۱ هـ ق عنوان شهر یافت. پس از آن هم اعراب دیه طهران از قبیله تیم در سال ۱۵۶ هـ ق در یهودیه مسجد جامع فراخی بنیاد کردند که به دنبال آن یهودیه از سوی بیابان گسترش یافت و زمین‌های پانزده دیه پیرامونش بدان پیوست^(۱۹) (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۹-۱۳۰). بدین سان بود که فرمان منصور عباسی مبنی بر «روی گردانیدن بر دیه‌هایی چند [از اصفهان] و شهر ساختن کوره آن» (مافروخی، ۱۳۸۵: ۴۳-۴۴) اجرا شد.

یهودیه چنان ترقی یافت که با جی، تختگاه باستانی و پرشکوه اصفهان پهلو زد و به تدریج از آن پیشی گرفت (نک: یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۰). توسعه پرشتاب یهودیه چنان بود که ابن حوقل در نیمه دوم سده چهارم هجری، یهودیه را بزرگتر از جی و حدود دو برابر آن توصیف می‌کند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۰۶) و مقدسی نیز که معاصر ابن حوقل

است از رونق و شکوفایی یهودیه در عصر خویش خبر می‌دهد و آن را چنین وصف می‌کند: «بزرگ و آباد و پربرکت و شهر بازرگانی است» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۷۹-۵۸۰). نام اصفهان نیز که نویسندگانی همچون ابن‌رسته و ابن‌ندیم برای نامیدن شهر جی به کار می‌بردند (نک: ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۹-۱۹۱؛ ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۴۳۸-۴۴۰) در نوشتهٔ مقدسی و یاقوت حموی دیگر به شهر یهودیه اطلاق می‌شد (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۰؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۷۹-۵۸۰)؛ چنان‌که یاقوت حموی به‌صراحت گوید: «شهر اصفهان امروزین، همان یهودیه است» (یاقوت حموی: ۱۳۸۰: ۲۶۰). پس با رونق روزافزون یهودیه، شهر جی روی به ویرانی نهاد و به حاشیهٔ تختگاه جدید رانده شد و بر همین حال ماند تا اینکه در دورهٔ معاصر با گسترش وسیع شهر اصفهان بدان پیوست. بدین‌سان شد که حملهٔ اعراب و مهاجرت آنان به اصفهان، سرنوشت جی و یهودیه را دگرگون کرد و یکی را از رونق انداخت و دیگری را آباد ساخت.

شاید تمایل اعراب مهاجر به سکونت در یهودیه و توجه به آبادانی آن از این‌رو بود که یهودیان سامی تبار را به فرهنگ خویش نزدیک‌تر از زردشتیان آریایی تبار می‌دیدند و فرهنگ یهودیان برای ایشان آشناتر از زردشتیان بود؛ چراکه پیش‌تر در برخی نقاط عربستان همچون یشرب در کنار یهودیان زیسته بودند و با آنان مناسبات اجتماعی داشتند. در ضمن، ظاهراً به‌هنگام فتح اصفهان از یهودیان رفتار خصمانه‌ای سر نزده بود (نک: ۳. حملهٔ اعراب به اصفهان) و حتی با پذیرفتن راهنمایی سربازان عرب در حمله به دیه فابزان به آنان یاری رسانده بودند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۴۲).

۳.۴. صلح‌نامه و تحمیل قوانین جدید

آن‌وقت که اعراب، شهر جی را در حصار گرفته بودند پاژگوسپان با آنان پیمان صلح بست و بین طرفین صلح‌نامه‌ای منعقد شد که قوانین اجتماعی و اقتصادی جدیدی پیش روی مردم اصفهان نهاد. در روزگار جدید، اصفهانیانی که اسلام نپذیرفتند، ذمی به‌شمار آمدند و ملزم شدند که هر مسلمان را راه نمایند و راه او را اصلاح و یک روز و یک شب میهمانش

کنند و نیازش را برطرف سازند. همچنین بر آنان بود که مسلمان پیاده را تا یک منزل سوار کنند و بار پیاده او را به منزل رسانند و از استیلا یافتن بر مسلمانان بپرهیزند. بنابراین مضمون مصالحه‌نامه بر نگاه داشتن احترام اعراب مسلمان تأکید می‌ورزید و جامعه اصفهان را در دو جایگاه اجتماعی مسلمانان و ذمیان دسته‌بندی می‌کرد. اصفهانیان ذمی که از اجرای قوانین نو سرباز می‌زدند جدی و سختگیرانه مجازات می‌شدند. در مصالحه‌نامه چنین آمده بود: هر گاه ذمیان برخلاف مفاد تعیین شده رفتار کنند دیگر در امان نخواهند بود و چنانچه مسلمانی را دشنام دهند عقوبت خواهند دید و اگر مسلمانی را بزنند خونشان ریخته خواهد شد. تعهداتی که فاتحان بر گردن بومیان ذمی نهادند، قابل قیاس نبود با آنچه خویش متعهد شدند. تنها چیزی که اعراب پذیرفته بودند امان دادن به ذمیان اصفهان تا وقتی بود که از مفاد پیمان‌نامه تجاوز نشود. آنان هشدار داده بودند که چنانچه ذمیان چیزی را دگرگون کنند یا دیگری که آن را دگرگون کند به فاتحان نسیارند در امان نخواهند بود (طبری، ۱۳۸۷ هـ.ق/ ۱۹۶۷: ۱۴۱؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۹-۱۴۰؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۲).

یکی دیگر از قوانین جدید که اجرایش ضرورت و اهمیت داشت، گرفتن «جزیه» از ذمیان اصفهان بود. پادگوسپان به هنگام گفت‌وگو درباره صلح با فرمانده اعراب شرط کرده بود که هر کس پرداخت جزیه را بپذیرد مال و زمینش از تجاوز اعراب در امان بماند و چنانچه کسی نپذیرد بتواند اصفهان را ترک کند و به هر جا که بخواهد برود؛ اما زمینش از آن اعراب شود. بر اساس آشتی‌نامه، ذمیان اصفهان تا وقتی در امان بودند که جزیه بپردازند (طبری، ۱۳۸۷ هـ.ق/ ۱۹۶۷: ۱۴۰-۱۴۱؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۹؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۲). پرداخت جزیه بر کسب و کار مردم اصفهان بی‌تأثیر نبود. ابن‌رسته از فرو گذاشتن معادنی در اصفهان خبر می‌دهد که زردشتیان تا پیش از اسلام به استخراج نقره در آن‌ها مشغول بودند؛ اما پس از تحمیل جزیه کارشان را رها کرده و معادن را فرو گذاشته بودند. ابن‌رسته، تعطیلی معادن نقره اصفهان را از این رو می‌داند که استخراج‌کنندگان زردشتی با جزیه آشنایی نداشتند (نک: ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۴-۱۸۵). چندان آشکار نیست که مقصود او از این سخن

چیست؟! اما چنین برمی‌آید که تعطیلی معادن نقره با ستاندن جزیه بستگی و پیوستگی داشته است.

ظاهراً پذیرش قوانین اجتماعی و اقتصادی جدید در ابتدا برای دو گروه از مردم سخت بود. گروه نخست، جمعی از اصفهانیان بودند که نه زیر بار ترک دین زردشت رفتند و نه آشتی با اعراب را پذیرفتند. پس ناچار به ترک اصفهان شدند و راه کرمان را در پیش گرفتند (طبری، ۱۳۸۷ هـ/ق/ ۱۹۶۷: ۱۴۰) که هنوز به دست اعراب نیفتاده بود و یزدگرد سوم در آنجا به سر می‌برد (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵)؛ گروه دوم نیز عده‌ای از اشراف اصفهان بودند که بی‌درنگ دین اسلام را پذیرفتند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۶) تا از محدودیت‌های تعیین‌شده برای ذمیان رهایی یابند.

وضع قوانین جدید از سوی فاتحان با ناخرسندی مردم اصفهان همراه بود؛ چنان‌که بر فاتحان می‌شوریدند و پیمان می‌شکستند (نک: ۳. حمله اعراب به اصفهان). احتمالاً ناخشنودی اصفهانیان یکی از عواملی بود که سبب شد عده درخور توجهی از ایشان به بابک خرم‌دین بگروند و در شورش‌های اعتراض‌آمیز خرم‌دینان سهیم شوند (نک: یعقوبی، ۱۴۲۲ هـ/ق/ ۲۰۰۲: ۸۸؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۶-۳۳۷؛ ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۶۱۰ و ۶۱۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۷۵؛ نظام‌الملک، ۱۳۴۷: ۳۱۲-۳۱۴؛ شهرستانی، ۱۴۱۵ هـ/ق/ ۱۹۹۵: ۲۰۴).

۵. نتیجه‌گیری

در پایان روزگار ساسانیان و به‌هنگام جنگ‌های ایرانیان با اعراب، اصفهان در گردآوری سپاه و مقابله با اعراب مهاجم در جبهه جنگ جلولاء و به‌ویژه نهاوند نقش مهمی یافت و پس از شکست ایرانیان در جنگ جلولاء مدتی پناهگاه یزدگرد سوم شد. همچنین، در آن ایام پراالتهاب، گروهی به سرکردگی مطیار دهقان به ستیز با اعراب برخاستند و زیان‌هایی به آنان رساندند. با شکست ایرانیان در جنگ نهاوند که به‌منزله درهم‌شکستن پایداری سرزمین جبال بود، اعراب به فرمان عمر بن خطاب راه اصفهان را در پیش گرفتند و پس از درگیری

مختصری در رستاق شیخ، نخستین رستاق اصفهان را به تصرف درآوردند و رهسپار تختگاه اصفهان شدند. شهر جی به پذیرش صلح تن داد و بدون جنگ به دست اعراب افتاد. برخی نقاط دیگر همچون یهودیه با صلح و پاره‌ای دیگر مانند کاشان، تیمره، برخوار، قه، دارک و فابزان با جنگ گشوده شدند و بدین ترتیب، سراسر اصفهان به تصرف مهاجمان درآمد. در میان درگیری‌هایی که در اصفهان رخ داد، جنگ قه از اهمیت بیشتری برخوردار است. مردم قه، مقاومت سرسختانه‌ای از خویش نشان دادند؛ از همین رو، به خشم اعراب گرفتار آمدند و قتل عام شدند. نام فرمانده سپاه اعزام شده به اصفهان در برخی منابع، عبدالله بن عبدالله بن عتبان و در پاره‌ای دیگر، عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی است. ظاهراً به جز طبری و دیگر نویسندگانی که از نوشته‌های او بهره جسته‌اند، سایر تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان قدیم، عبدالله بن بدیل را فرمانده سپاه مسلمانان می‌دانند. منابع تاریخی در جریان فتح اصفهان از ابوموسی اشعری نیز به‌عنوان یکی از فرماندهان اعراب یاد می‌کنند؛ چنان‌که حتی برخی او را فاتح اصفهان می‌خوانند؛ اما ظاهراً ابوموسی اشعری از ابتدا همراه سپاه اعزام شده به اصفهان نبوده است و در آستانه فتح جی یا شاید پس از آن با سپاهیان به اصفهان آمده و در برخی فتوحات اصفهان شرکت جسته بود. به احتمال زیاد، اصفهان در همان سال وقوع جنگ نهاوند، یعنی در حدود سال ۲۱ هـ ق به تصرف مسلمانان درآمد است.

فتح اصفهان پیامدهایی را به شرح زیر دربرداشت:

- پس از فتح اصفهان، دین اسلام به تدریج گسترش یافت و جای دین زردشت را در میان توده‌های مردم گرفت. نخستین گروه از مردم اصفهان که در بدو ورود اعراب به دین اسلام گرویدند، عده‌ای از اشراف بودند. گسترش اسلام در میان عموم مردم با شتاب کندی همراه بود؛ چنان‌که تا آغاز خلافت عباسیان تنها هشتاد تن قادر به خواندن قرآن بودند و فقط سه نفر قرآن از بر داشتند. احتمالاً تا پایان سده سوم هجری توده

انبوهی از مردم اصفهان به اسلام گرویده بودند و در اواخر سده چهارم هجری، دین اسلام حتی بر شیوه برگزاری جشن زردشتی مردگیران در اصفهان تأثیر نهاده بود.

○ عده‌ای از اعراب از همان ابتدای فتح در اصفهان رحل اقامت افکندند. آنان که حاکمان جدید اصفهان به شمار می‌آمدند، خویشاوندان‌شان را نیز به اصفهان فرا می‌خواندند. چنین شد که به تدریج مهاجران عرب به اصفهان کوچیدند و جمعیت اعراب اصفهان افزایش یافت. یکی از مهم‌ترین مراکز اصفهان در پذیرش اعراب مهاجر، یهودیه بود. با سکونت اعراب در این محل و رونق روزافزون آن، یهودیه به هیأت یک شهر بااهمیت درآمد و با گذشت زمان از شهر جی آبادتر و بزرگ‌تر شد. بدین ترتیب، تختگاه اصفهان از جی به یهودیه انتقال یافت.

○ صلح‌نامه‌ای که میان فاتحان و مردم اصفهان منعقد شد مفادی داشت که بومیان ذمی را ملزم به رعایت آن می‌کرد. قوانین اجتماعی و اقتصادی تازه‌ای که اعراب مسلمان پیش روی مردم نهاده بودند بی‌آیندهایی را به همراه داشت؛ بدین سان که در همان ابتدا، عده‌ای از مردم جی شروط فاتحان را نپذیرفتند و وطن خویش را ترک کردند. پس از آن نیز شورش‌هایی بر ضد حاکمان بیگانه برخاست. در ضمن، پرداخت جزیه که یکی از مهم‌ترین مفاد عهدنامه بود بر کسب‌وکار مردم اصفهان تأثیر گذاشت و به تعطیل شدن معادن بزرگ نقره اصفهان منجر شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. اصطلاح جغرافیایی خُوره، واژه‌ای است فارسی به معنی بخشی از استان که اعراب آن را از زبان فارسی گرفته و به جای استان به کار بردند (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۳۷). خوره یا معرب آن، کوره با شهرستان امروزی مطابقت دارد (نظریان، ۱۳۸۵: ل).

۲. چندین تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان مسلمان در سده‌های نخست هجری، اصفهان را خوره‌ای به شمار آورده‌اند (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰؛ ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۷۹ و ۱۸۲؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۵؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۸۲) که مساحتش در سده سوم هجری حدود هشتاد در هشتاد فرسخ بوده است (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰؛ ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۷۹)؛ اما به‌نوشته ابونعیم، اصفهان ایالتی بود به پهنای صدویست در صدویست فرسخ که سه استان را دربرمی‌گرفت و پیرامون آن را سرزمین‌های همدان، ایالت جبال و نهاوند تا مرزهای کرمان و از اطراف، ری و قومس تا مرزهای فارس و خوزستان فرا گرفته بود. در زمان هارون‌الرشید و معتصم، وسعت اصفهان محدود و محدودتر شد تا آنکه پس از روزگار معتصم، تنها یک خوره را دربرداشت (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۶-۱۲۷). از آنجا که بیشتر تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان سده‌های نخست هجری برای توصیف اصفهان لفظ خوره را به کار برده‌اند، در متن نیز از همین اصطلاح جغرافیایی استفاده شده است.

۳. یاقوت حموی، اصطلاح رستاق را چنین شرح می‌دهد: «از رستاق جایی را می‌خواهند که دیه و کشتزار بسیار دارد و آن را درباره شهرهایی مانند بغداد و بصره به کار نمی‌برند؛ پس رستاق نزد ایرانیان به جای سواد در اصطلاح مردم بغداد است و از خوره و استان کوچک‌تر می‌باشد» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۳۸). بنابراین اصطلاح قدیمی رستاق را باید برابر بخش در تقسیمات امروزی دانست (نظریان، ۱۳۸۵: ل). هر رستاق، شهرها و دیه‌هایی را دربرمی‌گرفت. نام و شمار رستاق‌های اصفهان در منابع سده‌های نخست هجری همسان نیامده است (نک: ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰-۲۱؛ یعقوبی، ۱۴۰۲ هـ/ق/ ۲۰۰۲؛ ۸۷-۸۸؛ ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۰-۱۸۲؛ ابن‌فقیه، ۱۳۴۹: ۹۸).

۴. اصفهان در دوران پیش از اسلام، هفت پاره شهر داشته است (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۶؛ *مجملة التواریخ و التخصص*، ۱۳۸۹: ۵۲۵) که برخی از آن‌ها به‌مرور ویران شدند؛ چنان‌که در زمان حمله اعراب تنها شهرهای جی، مهرین و قه بر جای مانده بودند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۶).

۵. از تعداد دیه‌های اصفهان در پایان روزگار ساسانیان اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما اشاره‌های جغرافی‌دانان قدیمی حکایت از آن دارد که دیه‌های اصفهان پرشمار بوده‌اند؛ چنان‌که ابن‌خردادبه، اصفهان را شامل هفده رستاق و هر رستاق را متشکل از ۳۶۵ دیه می‌داند و اشاره می‌کند که این، جز دیه‌های نوین است (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰). ابن‌رسته هم تعداد دیه‌های اصفهان را بیش از ۲،۳۰۰ (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۲) و ابونعیم شمار آن‌ها را پس از روزگار معتصم عباسی حدود ۲،۵۰۰ عدد ذکر می‌کند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۷).

۶. شهر جی که پاره‌ای از منابع بنیانش را به اسکندر مقدونی نسبت می‌دهند *Šahrestānīhā* (20: 2002: *Ērānšah*; ابن‌فقیه، ۱۳۴۹: ۹۷؛ دینوری، ۱۳۹۰: ۶۵؛ ثعالبی، ۱۳۸۵: ۱۹۳ و ۲۰۷) در دوره ساسانیان و تا مدت‌ها پس از آن، تختگاه اصفهان بوده است (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۰؛ ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۹). نام این شهر در زمان ساسانیان و در کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت (J. Hansman and EIr, 2016) و در متن پهلوی *شهرستان‌های ایران‌شهر* به صورت «گی» (Gay) می‌آید (20: 2002: *Šahrestānīhā* *Ērānšah*). احتمالاً گی با «گبای» (Gabaie) یا «گابیانه» (Gabiāne) که نام جایی در ایران باستان بوده است (Strabo, 1966: Book XV / 3.3; Strabo, 1996: Book XVI / 1.18) پیوستگی دارد و جی نام پسین و تغییر یافته گبای یا گابیانه باستانی است (Schmitt, 2016; Planhol, 2016; J. Hansman and EIr, 2016).

۷. از سخن طبری شاید چنین برآید که بندار، صاحب‌منصبی نظامی در جبهه نهاوند بوده است؛ اما چنین نیست؛ زیرا در این نبرد «مردانشاه ذا‌الحاجب» فرمانده سپاه ایرانیان بود (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۹۶). احتمالاً واژه بندار، بیانگر سیمت او است؛ مخصوصاً که اصطلاح بنداری در قدیم عنوان منصبی بود در پیوند با امور مالی و مالیاتی. شاید بندار که چابکسواران خسرو و مردم اصفهان در جبهه نهاوند همراه او بودند، همان واسپوهر آمارکار یا مستوفی خراج واسپوهران باشد که کریستین‌سن، اصفهان را جایگاه او را در پایان دوره ساسانیان می‌داند (کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۶۵۷).

۸. کریستین‌سن در این‌باره می‌نویسد: «یزدگرد خود را به اصفهان کشیده بود و در آنجا با گروهی کثیر از واسپوهران می‌زیست» (کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۶۵۷).

۹. مطیار، دهقانی از اصفهان بود که برای رویارویی با اعراب، گروهی را گرد آورده و به مهاجمان زیان رسانده و نزد مردم اعتبار یافته بود (طبری، ۱۳۸۷ هـ/ق / ۱۹۶۷: ۲۹۵).

۱۰. هنگامی که یزدگرد در اصفهان اقامت داشت، مطیار به دیدار او رفت. دربان پادشاه از او خواست منتظر بماند تا برایش اجازه ورود بگیرد؛ اما مطیار بر دربان خشم گرفت و بینی او را شکست (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۲۹۵).

۱۱. گفت‌وگوی هرمزان و عمر بدین‌گونه نیز روایت شده است که هرمزان به خلیفه گفت: سرزمین پارسیان سری دارد و دو بال. سر آن در نهاوند است که بنادر آنجاست و چابکسواران کسری و مردم اصفهان با او هستند. دو بال را باید قطع کرد تا سر از کار بیفتد. عمر که به مکر هرمزان پی برده بود، پاسخ داد: باید سر را قطع کرد تا دو بال به کار نیاید (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۱۷). این روایت با آنچه پیش‌تر آمد، تفاوت آشکاری دارد. در اینجا نهاوند سر خوانده شده است؛ اما در روایت پیشین، اصفهان. این دو روایت بیانگر آن است که نهاوند و اصفهان در نبرد نهاوند پیوستگی عمیقی داشته‌اند؛ زیرا هر دو جزء منطقه جبال بودند و بخشی از سپاه نهاوند از اصفهان گرد آمده بود و شکست در جبهه نهاوند به منزله فروپاشیدن مقاومت مردم اصفهان و جبال بود.

۱۲. احتمالاً لغت استاندار بیانگر منصب کسی است که فرماندهی سپاه اصفهان را در برابر اعراب بر عهده داشته است؛ نه نام خاص او. در دوره ساسانیان کسی را استاندار می‌نامیدند که حکومت یک استان، یعنی جزئی از یک ولایت را در دست داشته و قوه نظامی هم در اختیار او بوده است (نک: کریستین سن، ۱۳۶۸: ۲۰۴).

۱۳. در تاریخ طبری، نام کسی که با اعراب صلح کرد استاندار است؛ اما در تاریخنامه طبری که برگردان تاریخ طبری به زبان فارسی است، چنین آمده: «آن روستا را دهقانی بود نام او اسفندیار، او با عبدالله صلح کرد» (طبری، ۱۳۷۷: ۵۱۹). ظاهراً بلعمی آنچه در این‌جا آورده است بر پایه نوشته طبری نیست. شاید او در این‌باره منبع یا اطلاعاتی در دست داشته که با گفته طبری همسان نبوده است. از همین‌رو در اینجا از ترجمه نوشته طبری خودداری کرده و منبع خویش را مبنا قرار داده است. گواه این سخن آن است که «اثر بلعمی، یک ترجمه ساده نیست؛ بلکه مترجم، مطالب آن [تاریخ طبری] را منقح کرده و بعضی از اطلاعات خود را از منابع دست اول دیگری به دست آورده است» (بیات، ۱۳۹۲: ۱۳۶).

۱۴. این لغت را منابع عربی به صورت‌های «فادوسفان» (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵)، «فادوسفان» (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۴۰-۱۴۱)، «فادوسبان» (ابوالشیخ، ۱۴۱۲ هـ ق / ۱۹۹۲: ۱۸۸) و قاذوسفان (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۱) ضبط کرده‌اند. در منابع عربی به‌گونه‌ای از پاژگوسپان در ماجرای فتح اصفهان سخن رفته است که گویی واژه پاژگوسپان، اسم خاص یکی از رجال ساسانی اصفهان بوده است؛ اما واژه مذکور، عنوان منصبی در ساختار سیاسی ساسانیان بود. بلاذری، پاژگوسپان را مرزبان اصفهان و طبری، شاه اصفهان می‌خواند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵؛ طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۴۰). وظایف و اختیارات مقام پاژگوسپان در دوره ساسانیان چندان روشن نیست. یعقوبی، پاژگوسپان را در تشکیلات دوره ساسانیان، زیردست سپاهبد و معنای واژه‌اش را «راننده دشمنان» می‌داند (یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۱ / ۲۱۹).

۱۵. به احتمال زیاد، شهر قه که به‌گفته ابونعیم در رستاق جی و در نزدیکی شهر جی جای داشته است (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۶) با دیه «قهبجاورستان» امروزی در دهستان «قهاب شمالی»، واقع در شهرستان اصفهان یا جایی نزدیک به آن مطابقت دارد (مهریار، ۱۳۸۲: ۵۶۶).

۱۶. بلاذری وقوع جنگ را در یکی از سال‌های ۱۹، ۲۰ و ۲۱ هـ ق می‌داند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۳۰۵-۳۰۶). یعقوبی و دینوری هم از سال ۲۱ هـ ق سخن می‌گویند (یعقوبی، ۱۳۸۹، ج ۲ / ۴۴؛ دینوری، ۱۳۹۰: ۱۶۸). به‌نوشته طبری، نویسندگانی همچون ابن اسحاق، ابومعشر و واقدی، تاریخ فتح‌الفتوح مسلمانان را سال ۲۱ هـ ق گزارش کرده‌اند؛ اما سیف‌بن عمرو، سال ۱۸ هـ ق را صحیح پنداشته است (طبری، ۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷: ۱۱۴). عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ صحیح این واقعه را سال ۲۱ یا ۲۲ هـ ق / ۶۴۱-۶۴۲ م می‌داند (Zarīnkūb, 1999: 18).

۱۷. در دوران پیش از اسلام، چندین آتشکده زردشتی با نام‌های آتشگاه (نک: ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۲۰، مسعودی، ۱۳۸۷: ۵۸۹؛ حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۸؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: ۴۶۱؛ Siroux, 1965)، کوشید (نک: حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۶؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: ۵۰)، ممنور (نک: حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۷؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: ۵۲)، ذروان‌اردشیر، مهاردشیر (نک: حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۸؛ *مجمل التواریخ و القصص*، ۱۳۸۹: ۵۴)، سروش‌آذران (نک: حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۴)، آذرشاپوران (نک: مافروخی، ۱۳۸۵: ۴۰) و دارک (نک: ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۴۲) در اصفهان دایر بوده است.

۱۸. به روایت ابونعیم، دروازه‌های شهر جی که در چهار روز پیاپی ساخته شده بودند، به یاد و خاطره بنیادشان در روزهای یازدهم تا پانزدهم زردشتی، خور، ماهبر، تیربر و گوش‌بر نام گرفته بودند (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۲۷).

۱۹. نام دیه‌های پانزده‌گانه‌ای که به یهودیه پیوستند چنین بود: باطرقان، فُرسان، یوان، خُرجان، فِلفلان، سُنبلان، فُراءان، کَماءان، جوزدان، لُنبان، آشکَهان، بروسکان و فابجان (ابونعیم، ۱۳۹۳: ۱۳۰).

کتابنامه

فارسی و عربی

- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۳۴۵). *صورة الارض*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۸۸۹). *المسالك و الممالک*، لیدن المحروسة: بریل.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵). *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۳۴۹). *ترجمه مختصر البلدان: بخش مربوط به ایران*، ترجمه ح. مسعود، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱). *الفهرست*، ترجمه و تحشیه محمد رضا تجدد، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- ابوالشیخ، عبدالله بن محمد (۱۴۱۲ هـ ق / ۱۹۹۲). *طبقات المحادثین باصبهان و الواردین علیها*، دراسة و تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی، الجزء الاول، الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابوریحان بیرونی (۱۳۸۹). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- ابونعیم، احمد بن عبدالله (۱۳۹۳). *ذکر اخبار اصفهان*، ترجمه نورالله کسای، چاپ دوم، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).

- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸). *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- بیات، عزیزالله (۱۳۹۲). *شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران (جلد ۱ و ۲)*، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
- ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۳۸۵). *شاهنامه ثعالبی در شرح احوال سلاطین ایران*، ترجمه محمود هدایت، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷). *تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- دینوری، احمد بن داود (۱۳۹۰). *اخبار الطوال*، ترجمه محمدمهدی دامغانی، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۰). *تاریخ مردم ایران*، جلد ۲، چاپ سیزدهم، تهران: امیرکبیر.
- شرافت، علیرضا (۱۳۹۳). «اصفهان پیش از اسلام به روایت تاریخ نگاران و جغرافی دانان مسلمان سده های یکم تا ششم هجری»، استاد راهنما: زهره زرشناس، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: بنیاد ایران شناسی - دانشگاه شهید بهشتی (منتشر نشده).
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۱۵ هـ ق / ۱۹۹۵). *الملل و النحل*، تحقیق امیرعلی مهنا و علی حسن فاعور، الجزء الأول، بیروت: دارالمعرفه.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۷). *تاریخنامه طبری*، گردانیده منسوب به بلعمی، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، جلد ۳، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ هـ ق / ۱۹۶۷). *تاریخ الطبری: تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الرسل و الملوک)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزء الرابع، بیروت: روائع التراث العربی.
- فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۵). «اصفهان در قرون نخستین هجری قمری». فصلنامه علمی - پژوهشی فرهنگ، س ۹، ش ۱۹، ص ۶۷-۸۴.
- کریستین سن، آرتور امانوئل (۱۳۶۸). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چاپ ششم، تهران: دنیای کتاب.

- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- مافروخی، مفضل بن سعد (۱۳۸۵). محاسن اصفهان، ترجمه حسین بن محمد آوی، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، چاپ اول، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۶۵). التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۷). مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱، چاپ هشتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجمعل التواریخ و القصص (۱۳۸۹). مؤلف ناشناس، تصحیح ملک الشعرا بهار، به اهتمام محمد رضائی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، جلد ۲، چاپ اول، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منتظرالقائم، اصغر (۱۳۷۷). «نخستین فاتح اصفهان بعد از اسلام»، مجله علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، ش ۱۵، ص ۲۵-۳۴.
- مهریار، محمد (۱۳۸۲). فرهنگ جامع نامها و آبادیهای کهن اصفهان، چاپ اول، اصفهان: فرهنگ مردم.
- نظام الملک (۱۳۴۷). سیر الملوک (سیاست نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظریان، اصغر (۱۳۸۵). جغرافیای شهری ایران، چاپ هفتم، تهران: دانشگاه پیام نور.
- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۰). معجم البلدان، ترجمان علینقی منزوی، جلد ۱، بخش نخست، چاپ اول، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۴۲۲ هـ ق / ۲۰۰۲). البلدان، وضع حواشیه محمدامین ضناوی، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العلمیه.

علیرضا شرافت و زهره زرشناس ۶۷

یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۹). تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ۲ جلد، چاپ یازدهم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

لاتین

Šahrestānīhā ī Ērānšahr (2002). edited and translated by Touraj Daryaee, California.

Siroux, Maxime (1965). "Atesh-Gâh près d'Ispahân", *Iranica Antiqua*, Vol. 5, Louvain, pp. 39-82.

Strabo (1966). *The Geography*. English Translation by H.L. Jones, Vol. 7, London.

Zarīnkūb, Abd al-Ḥusain (1999). "The Arab Conquest of Iran And Its Aftermath", *The Cambridge History of Iran*, Vol. 4, Cambridge, pp. 1-56.

منابع اینترنتی

J. Hansman and Elr (2016). "Isfahan iv. Pre-Isaamic Period", *Encyclopædia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/isfahan-iv-pre-islamic-period>.

Planhol, Xavier de (2016). "ii. Historical geography: An overview since ancient times", *Encyclopædia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/isfahan-ii-historical-geography>.

Schmitt, Rüdiger (2016). "Gabae", *Encyclopædia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/gabae->.